

رد و موبد در شاهنامه

زهرا دلپذیر* - دکتر اکبر شامیان ساروکلانی**

دکتر سید مهدی رحیمی***

چکیده

در آیین مزدیسنا ایزدان و فرشتگان نگهبان آسمان و زمین و هرآن چه نیک و نغز و از آفریدگان پاک مزدا به شمار می‌آید، سمت ردی یا سروری دارند. در اکثر آثار دینی زرتشتی و متون پهلوی نیز رد به معنای پیشوای دینی زرتشتی و رهبر روحانی به کار رفته است. در شاهنامه فردوسی هم رد از لغات پرکاربرد است که فرهنگ نویسان برای آن معانی مختلفی چون دانا، خردمند، دلیر و پهلوان را ذکر کرده‌اند؛ اما نکته مهمی که اکثر شارحان به آن نپرداخته‌اند، پیوند رد و موبد و علت کاربرد زیاد این دو واژه در کنار یکدیگر در مشهورترین حماسه ملی ایران است. رد در شاهنامه در بیشتر موارد، همچون متون اوستایی و پهلوی، همان دستور است که در سلسله مراتب مذهبی ایران باستان جایگاه مهمی داشته است، بنابراین ردان و موبدان هر دو از اعضای جامعه دینی محسوب می‌شدند. نگارندگان مقاله می‌کوشند با تکیه بر شاهنامه فردوسی، نقش و جایگاه رد و پیوند آن با موبد را در سه فصل بررسی کنند: ۱. واژه شناسی رد ۲. رد در شاهنامه ۳. پیوند رد و موبد.

واژه‌های کلیدی

رد، موبد، دستور، جامعه دینی ایران باستان، شاهنامه فردوسی.

مقدمه

در شاهنامه اسطوره، تاریخ، دین و فرهنگ ایران پیش از اسلام نمود یافته است و می‌توان از لایه لای ایبات آن به اطلاعات گوناگونی، بویژه درباره ساختار جامعه دینی در آن عصر دست یافت. گفتنی است در ایران باستان، روحانیان همواره از طبقه برجسته جامعه به شمار آمده و در دربار شاهان نفوذی فوق‌العاده داشتند. این نقش در شاهنامه نیز بخوبی

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند delpazir100@yahoo.com

** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند ashamiyan85@gmail.com

*** استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند smahdirahimi@gmail.com

مشهود و به حدی درخور اهمیت است که با بررسی سلسله مراتب دینی در این اثر، کیفیت و چگونگی نمادهای رهبری و ارزش‌ها و مفاهیم معنوی و اخلاقی آن عصر مشخص می‌شود.

مطابق شاهنامه، موبدان پیشوایان دینی‌اند که افزون بر آگاهی به علوم و دانش‌های عصر خویش، یکی از ارکان اصلی حکومت محسوب می‌شوند؛ اما نکته قابل توجهی که شاهنامه‌پژوهان به آن پرداخته‌اند، نقش ردان و کاربرد گسترده آن در کنار موبد است. آیا چنان که در شرح‌های شاهنامه آمده، رد یک صفت عمومی به معنای سرور، بزرگ، دلیر و خردمند است و یا این که می‌توان ردان را یکی از طبقات اجتماعی و عضوی از جامعه روحانی به شمار آورد؟ این سؤالی است که در این مقاله کوشش شده است تا به آن پاسخ داده شود.

شایان یادآوری است درباره نقش و جایگاه رد و موبد و پیوند آن‌ها در فرهنگ ایران باستان تاکنون تحقیق کامل و مستقلی انجام نگرفته و تنها از منابع پراکنده‌ای چون اوستا، متون پهلوی، سنگ نوشته‌ها، تواریخ عهد اسلامی و پاره‌ای از متون ادب فارسی؛ بویژه شاهنامه فردوسی می‌توان به اطلاعاتی اندک در این زمینه دست یافت. بنابراین، پژوهش حاضر کاری تازه می‌نماید.

۱. واژه‌شناسی رد

«رد» که در اوستایی به صورت Ratu، در پهلوی Rat و در فارسی Rad (پورداوود، ۲۵۳۶: ۳۱) آمده، در لغت فرس به معنی دانا و خردمند (اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۳۷) و در دیگر فرهنگ‌های لغت به معنی حکیم، خواجه، پهلوان، دلاور، بهادر، شجاع، و گاه مترادف راد (دلاور و جوانمرد) دانسته شده است.^۱ در فرهنگ زبان پهلوی واژه «رت» به قاضی و پیشوای مذهبی برگردانده شده است (فره وشی، ۱۳۸۱: ۴۸۰) در فرهنگ سغدی واژه rt موبد و روحانی زرتشتی معنا شده است (قریب، ۱۳۷۴: ۳۴۳). در اوستا «رتو» نخست به معنای گاه و هنگام^۲ و دوم به معنای داور دادگاه ایزدی و رهبر روحانی آمده است^۳ (پورداوود، ۱۳۸۱: ۱۸) معین به نقل از کتاب اساس اشتقاق، رد (Ratu) را به معنی رئیس روحانی و مینوی و غالباً با کلمه (ahu) به معنی مطلق سرور و بزرگ به کار برده است (برهان، ۳۶۲: حواشی برهان قاطع، ۹۴۳).

در آیین مزد یسنا، ایزدان و فرشتگان نگهبان آسمان، زمین، آتش، آب، گیاه، چهارپایان و آنچه نیک و نغز است و از آفریدگان پاک مزدا شمرده می‌شود، سمت ردی یا سروری دارند. مردانی که از پاک، راستی و درستی برخوردارند، نیز رد خوانده می‌شوند. به عبارتی، فرد کامل‌تر هریک از آفرینش نیک ایزدی، مینوی یا جهانی، رد خوانده شده و درخور ستایش است (پورداوود، ۱۳۸۱: ۱۸). در کتاب مینوی خرد، رد مردان و زنان کسی است که در امور دین و جامعه بهترین و سرور دیگران باشد (تفضلی، ۱۳۸۰: ۸۹-۹۰). در بندهش هم آمده که رد (سرور) مردان کسی است که داناتر و راستگوتر باشد (فرنخ دادگی، ۱۳۸۰: ۸۹-۹۰) در مجمل التواریخ و القصص آمده: «رد کسی را خواندندی که رای قوی داشته است»؛ و بهار در حاشیه آن نوشته: این کلمه در سخن دری به معنای دانا، قوی، نیک و پاک مستعمل بوده است (بهار، ۱۳۱۸: ۴۲۰).

واژه رد در زبان‌های اروپایی هم با تفاوت‌های اندک آوایی در معنای جوان، دلاور، انسان شریف و جوانمرد به کار رفته که ریشه آن‌ها با واژه رد در زبان فارسی یکسان است^۴ (احمد سلطانی، ۱۳۷۲: ۲۴).

۲. رد در شاهنامه

واژه رد و مشتقات آن (ردی، ردان و...) ۱۰۸ بار در شاهنامه به کار رفته است. از این میان، ۱۴ بار رد لقب سیاوش و افراسیاب شده است. این واژه در مورد سیاوش به معنای جوان شجاع، جوانمرد و دلاور است:

همانست کان شاه آرم جوی مرا گفت با او همه نرم گوی
بدان کو به گاه سیاوخش رد نیفگند یک روز بنیاد بد
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴ / ۱۳: ۱۵۹-۱۶۰)^۵

افراسیاب نیز بارها در شاهنامه با لقب رد توصیف شده است:

وزان لشکر ترک هومان دلیر بیامد به پیش برادر چو شیر
که ای پهلوان رد افراسیاب گرفت اندرین جنگ ما را شتاب
(همان، ۴ / ۲۸: ۴۵-۴۶)

واژه‌های دلیر و پهلوان در دو بیت مذکور دقیقاً مترادف با معنای رد در مصراع سوم است. در سراسر شاهنامه ۵ بار نیز شاهان ایران با لقب رد ستایش شده‌اند؛ چنان‌که بزرگان ایران به خسرو پرویز می‌گویند:

بهی زان فزاید که تو به کنی مه آن شد به گیتی که تو مه کنی
که هم شاه و هم موبد و هم ردی مگر برزمین فرّۀ ایزدی
(همان، ۸ / ۲۶۹: ۳۵۰۸-۳۵۰۹)

در بخش تاریخی شاهنامه نیز دو مرتبه رد در کنار هیربد،^۶ به کار رفته است. در یکی از این ابیات، منظور از رد، زرتشت^۷ است:

شهنشاه لهراسب در شهر بلخ بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
وز آنجا به نوش آذر اندر شدند رد و هیرببد را همه سرزدند
(همان، ۵ / ۱۸۴: ۱۱۳۱-۱۱۳۲)

همچنین واژه رد بارها به همراه بخردان و بزرگان به کار رفته است. هنگام زادن نوشین‌روان از مادر، ردان و بخردان ایران به گفتگو می‌نشینند:

به ایران همه سالخورده ردان نشستند با نامور بخردان
(همان، ۷ / ۶۷: ۱۸۷)

و دیگر آنکه هنگام بازگشت بهرام گور به دربار- پس از درگذشت یزدگرد بزه‌گر- نیز ردان و بزرگان ایران به استقبال او می‌روند:

چو خورشید برزد سر از تیغ کوه ردان و بزرگان ایران گروه
پذیره شدن را بیاراستند یکی دانشی انجمن خواستند
(همان، ۶ / ۳۹۹: ۵۱۵-۵۱۶)

اما، در شاهنامه بیشترین واژه‌ای که به همراه رد به کار رفته موبد است، چنان‌که ۶۳ بار رد و موبد در کنار هم آمده‌اند و گاه نیز این دو واژه جدایی‌ناپذیر به نظر می‌رسند.^۸

۳. پیوند رد و موبد

در شاهنامه ردان در کنار موبدان کارکردهای مهمی را در دربار بر عهده داشته و به هنگام بحران و خلاء قدرت، نقشی تعیین کننده ایفا می کرده‌اند. اما آیا چنان که در شرح‌های شاهنامه آمده، رد صرفاً یک صفت کلی به معنای سرور، بزرگ و خردمند است یا این که می‌توان ردان را طبقه‌ای اجتماعی یا جزئی از طبقه خاص در ایران باستان به شمار آورد؟ نگارندگان در بخش سوم می‌کوشند به این پرسش پاسخ دهند.

مری بویس شکل‌گیری سازمان مذهبی زرتشتی را به دوران هخامنشیان نسبت می‌دهد (بویس، ۱۳۷۵: ۲/۳۳۲) به نظر پورداوود این سازمان از دستوران، موبدان و هیربدان تشکیل می‌شد (پورداوود، ۱۳۸۰: ۲/۱۷،۱۰). نامه تنسر نیز مراتب جامعه دینی را چنین برمی‌شمارد: بدان که مردم در دین چهار اعضا دارند... عضو اول اصحاب دین و این عضو دیگر باره بر اصنافست: حکام و عباد و زهاد و سدنه و معلمان (مینوی، ۱۳۵۴: ۵۷). مینوی می‌نویسد: و در پهلوی این چهار طبقه از این قرار است: ۱. حکام: داذور (قاضی) ۲. عباد و زهاد: مگوپذ (موبد) ۳. سدنه: رذ (دستور) ۴. معلمان: مغو اندرزید (معلم مغان) (همان، ۱۴۳). بنابراین، رذان (دستوران) و موبدان هر دو از اعضای جامعه دینی محسوب می‌شدند. بنابر زادسپرم، ردان در سلسله مراتب مذهبی، مقام والاتری از موبدان دارند: روستا را داوری آگاه (آگاه به قانون) و استان را موبدی راست‌کام و منطقه را ردی (رئیس روحانیان) پاک [باید] گماردن؛ و بر زبر همه، مغان اندرزیدی، موبدان موبدی باید گماردن و به او خدایی هر مزد را سامان دادن (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۷۰). به نظر می‌رسد منظور از رد در اینجا سدنه یا دستور باشد که از نظر معنایی با واژه رد مرتبط است. در گزارش پهلوی اوستا نیز رتو به سردار یا دستور برگردانده شده که به معنای داور و داوری‌کننده است. بنابراین معانی راهنما (Guru) و پیشوا (Swami) که در گزارش سانسکریت اوستا به رتو داده شده روشن می‌شود (پورداوود، ۱۳۸۱: ۲۰).

در یک متن پهلوی آمده است: هرگاه که گناه از دست آید، جهد باید کردن تا پیش هربدان، دستوران وردان بشوند و تقویت بکنند و توبت آن بهتر که پیش دستوران و ردان کنند و توبتش که دستور فرماید چون بکنند، هر گناهی که باشد از بن (= ذمه) بشود. توبت دستوران کنند، توبت هم خوانند و اگر دستور نباشد پیش کسانی باید شدن که دستوران بگماشته باشند (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۵۹).^۹ در "صد در نثر" فقره ۲۶، بند ۱ و ۴، درباره ضرورت دستور و راهبر روحانی آمده: "دانا یان و پیشینگان گفته‌اند که چون مردم پانزده ساله شود، می‌باید از فرشتگان یکی را در پناه خود گیرد و از دانا یان یکی را دانای خود گیرد و از دستوران و موبدان یکی را به دستور خود گیرد... و اگر شایست و ناشایست پیش آید با آن دستور بگوید تا او را جواب دهد" (مزدایور، ۱۳۶۹: ۱۰۵). زادسپرم نیز یکی از پنج خوی آسرونان (پیشوایان دینی) را دستورداری (بزرگداشت دستور) دانسته است؛ یعنی همه آنچه را داناترین و راستگوترین «رد» به دانایی بیاموزد (تعلیم دهد)، برآستی فراگیرد (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۷۳). یکی از اندرزهای این متن پهلوی، فرمانبرداری هم در برابر خدای و هم رد و دستور دینی است (همان، ۷۴). اگرچه به یقین نمی‌توان وظایف دستوران را مشخص نمود؛ اما به نظر می‌رسد، وی حلال مشکلات مذهبی و آگاه نسبت به علوم دینی بوده که در موارد شبهه ناک از او استفتا می‌کرده‌اند (کریستین سن، ۱۳۱۴: ۹۶). به عقیده برخی از پژوهشگران نیز یکی از معانی دستور، دارنده قدرت و اجازه دخل و تصرف و انتصاب و گماشتگی در امری و کاری از سوی شخصی صاحب حق و تواناست؛ براین اساس، در سلسله مراتب روحانیان، صاحبان منصب برتر، دستورانی دارند و در نهایت همه، دستوری خود را از زرتشتروتم^{۱۰} یا پیشوای روحانی دریافت می‌کنند (مزدایور، ۱۳۶۹: ۱۰۷). شاید بتوان گفت: وظایف دستوران به نوعی با دادوران در ارتباط بود؛

چرا که محاکم هر ناحیه توسط یک قاضی روحانی (داور) اداره می‌شد و یکی از مأموران عالی‌رتبه نواحی که دارای اختیار قضایی بود، دستور همداذ نام داشت (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۳۲۳). از سوی دیگر به نظر برخی از پژوهشگران داوران نیز مانند دستوران رد نامیده می‌شدند (همان، ۱۳۱۴: ۱۰۲)، چنان که در یکی از آثار شهدای سریانی آمده است: شهردبیری به همراه داور(رد) و موبدان موبد یزدگرد دوم مسؤول دادگاه اسقف تیون بود (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۲). کریستین سن از قول نولدکه می‌نویسد: عامل غیرمذهبی که دارای عنوان رد باشد هرگز وجود نداشته است (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۶۰). بنابراین به احتمال زیاد، دستوران و داوران هر دو به عنوان رد ملقب بودند و در کنار موبدان به ایفای وظایف خود می‌پرداختند.^{۱۱}

موبد نام عمومی روحانیان زرتشتی است. این عنوان ظاهراً در قرن سوم میلادی مرسوم شد. از قرن چهارم(م) مقام موبد اهمیت بیشتری یافت. شاید این افزایش قدرت با نیروی فزاینده سازمان روحانیت مزدایی و سلسله مراتب آن ارتباط داشته است. ظاهراً موبدان زیادی در امور حکومتی کشور و ایالات، در مقام‌ها و موقعیت‌های گوناگون به کار اشتغال داشتند. از مهرهایی که از موبد چند شهر در دست است، می‌توان فرض نمود که همه شهرها و نواحی موبدی داشتند (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۳).

موبدان و ردان از اعضای جامعه دینی‌اند که در شاهنامه فردوسی کارکرد مشترکی دارند. این کنش‌ها را به ترتیب فراوانی یادکرد رد و موبد در کنار هم، به چهارگونه می‌توان طبقه بندی کرد:

الف. تدبیر امور مهم کشور: در دربار شاهان همیشه تعداد زیادی از ردان و موبدان حضور دارند و نظر آن‌ها در همه امور معتبر است. در دربار نوشین روان عادل ردان و موبدان محترم شمرده می‌شوند:

هرآن کس که از دانش آگاه بود	ز گویندگان بر در شاه بود
رد و موبد و بخردان ارج‌مند	بدان‌دیش ترسان ز بیم گزند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۷ / ۲۸۵: ۲۴۰۹-۲۴۱۰)

در شاهنامه، شاهان با حضور ردان و موبدان بر تخت می‌نشینند:

چو دارا به تخت کیی بر نشست	کمر بر میان بست و بگشاد دست
چنین گفت با موبدان و ردان	بزرگان و یی‌داردل بخردان
که گیتی نجستم به رنج و به داد	مرا تاج یزدان به سر بر نهاد

(همان، ۱۳۸۶: ۵ / ۵۱۶-۱۱)

نوشین روان فرستاده قیصر را در حضور ردان و موبدان فرا می‌خواند:

همه موبدان و ردان را بخواند	بسی دانشی پیش دانا نشاند
وزان پس فرستاده را گفت شاه	که پیغام بگزار و پاسخ بخواه

(همان، ۱۳۸۶: ۷ / ۳۶۶۴-۳۶۶۵)

ردان و موبدان همواره طرف مشورت شاهانند و غالباً امور دربار مطابق نصایح و صلاح‌دید آن‌ها تمشیت می‌یابد:

دگرروز گشتاسب با موبدان	ردان و بزرگان و اس‌پهبان
نشست و سگالیدش از هردری	بیخشید هرگاه برهر سری

(همان، ۱۳۸۶: ۵ / ۳۰۶-۳۰۷)

هنگام برگزاری برخی از بزم‌های دربار رای زدن درباره کارها رسم بود (آثنایس، ۱۳۸۶: ۲). این بزم‌ها معمولاً با حضور ردان، موبدان و بزرگان برگزار می‌شد و شاه از آنان درباره مسائل مهم نظر می‌خواست:

سیوم روز بزم ردان ساختند
نیستنده را پیش بنشاختند
(همان، ۶/ ۵۳۸: ۱۶۳۶)

همچنین ردان و موبدان ولیعهد را انتخاب می‌کنند؛ هنگام از دنیا رفتن پیروز، موبدان و ردان درباره با فرزندش بلاش به چالش و بحث می‌پردازند تا سوگ وانهد و بر تخت نشیند:

چوبنشست با سوگ، ماهی بلاش
سپاه آمد و موبد موبدان
سرخ پرزگرد و رخس پرخراش
فراوان بگفتند با او به پند
هرآن کس که بود از رد و بخردان
برآن تخت شاهی بنشانند
سخن‌ها که بودی ورا سودمند
بسی زر و گوهر برافشانند
(همان، ۳۱/۷: ۱-۴)

منشور ولیعهدی نیز نزد ردان به موبدان موبد سپرده می‌شود:

نشستند عهدی به فرمان شاه
چو قوطاس چینی شد از باد خشک
که هرمزد را داد تخت و کلاه
بهداند مهوری بر و برز مشک
بزرگان و بی‌داردل بخردان
به موبد سپرد آن به پیش ردان
(همان، ۴۵۵/۷: ۴۴۴۲-۴۴۴۴)

خسرو پرویز نیز به بهرام چوبینه می‌گوید که پادشاهی را پس از خداوند از موبدان و ردان پذیرفته است:

کنون ای زدم داد شاهنشاهی
پذیرفتم این از خدای جهان
بزرگی و تخت و کلاه مهی
به دستوری هرمز شهریار
شناسنده آشکار و نهان
از آن موبدان موبد و بخردان
کجا داشت تاج از پدر یادگار
بزرگان و کار آزموده ردان
(همان، ۲۴/۸: ۲۸۶-۲۸۹)

حتی شاهان نزد موبدان و ردان وصیت می‌کنند؛ چنانکه منوچهر پس از آگاهی از زمان مرگ خود موبدان و ردان را فرا می‌خواند:

سخن چون زداننده بشنید شاه
همه موبدان و ردان را بخواند
به رسم دگرگون بیاراست گاه
همه راز دل پیش ایشان براند
(همان، ۲۷۷/۱: ۵۸۵-۵۸۶)

ب. مرجعیت علمی: روحانیان به همه علوم و دانش‌های زمان خود آگاه بودند (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۴۲). بنابراین، در میان مغان و موبدان، آموزگار، مدرس، منجم، پزشک و سال نامه نگار فراوان بود (حکمت، ۱۳۵۰: ۹۳). در کتاب شاهنشاهی ساسانی نیز روحانیان دانشمند «رد» نامیده شده‌اند (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴۴). در شاهنامه موبدان و ردان از مقام والای علمی برخوردارند، حتی گاه شاهان از نظر هوش و خرد به ردان و موبدان تشبیه شده‌اند؛ برای نمونه، درباره مهراب آمده است:

دل بخردان داشتت و مغز ردان دو کتف یلان و هیش موبدان
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۲/۱: ۲۷۳)

در مجلس چهارم نوشین روان، وی ردان و موبدان را برای بحث و تبادل نظر علمی فرا می‌خواند:

بفرمود تا موبدان و ردان به ایوان خرامند با بخردان
بپرسیدشان از بن و از نژاد ز تیزی و آرام و فرهنگ و داد
ز شاهی و از تاج و گندآوری ز آغاز و فرجام و نیک‌اختری
سخن کرد ازین موبدان خواستار به پرسش گرفت آن چه آید به کار
(همان، ۱۹۹۷: ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲)

در این جلسات شاه بر تخت می‌نشست و موبدان و ردان گرداگرد او فراهم می‌آمدند:

به یک دست موبد که بودش وزیر به دست دگر یزدگرد دیبر
همان گرد بر گرد او موبدان سخن گوی بوزرجمهر و ردان
(همان، ۲۰۸/۷: ۱۴۳۲-۱۴۳۳)

همچنین نوشین روان برای یافتن رازبازی شطرنج که فرستاده پادشاه هند به ایران آورده است، ردان و موبدان را مأمور می‌کند:

رد و موبدان نماینده راه برفتند یکسر به نزدیک شاه
نهادند پس تخت شطرنج پیش نگه کرد هریک از اندازه بیش
(همان، ۳۰۷/۷: ۲۷۰۱-۲۷۰۲)

بهرام گور نیز از موبدان موبد دربار می‌خواهد که ردان را برای پاسخگویی به پرسش‌های علمی فرستاده قیصر روم فراخواند:

بفرمود تا موبد موبدان برفت و بیاورد چندی ردان^{۱۲}
(همان، ۵۴۳/۶: ۱۷۰۵)

یکی دیگر از کارکردهای ردان و موبدان در شاهنامه خوابگزاری است:

نشست از بر تخت کسری دژم از آن خواب گشته دلش پر زغم
گزارنده خواب را خواندند ردان را بر گاه بنشانند
بگفت آن کجا دید در خواب شاه بدان موبدان نماینده راه
(همان، ۱۶۸/۷: ۹۹۱ - ۹۹۳)

از دیگر کارکردهای ردان و موبدان، پیشگویی از روی احوال ستارگان بود. در شاهنامه منوچهر موبدان و ردان را فرا می‌خواند تا سرانجام ازدواج زال و رودابه را واکاوند:

بفرمود تا موبدان و ردان ستاره شناسان و هم بخردان
کنند انجمن پیش تخت بلند به کار سپهری پژوهش کنند
(همان، ۲۴۶/۱: ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳)

در جایی دیگر، موبدان و ردان از احوال ستارگان درمی‌یابند که از پیوند سیاوش و فرنگیس شهریاری خواهد آمد که سرزمین توران و پادشاه آن افراسیاب را نابود می‌کند. افراسیاب هنگام پیوند سیاوش و فرنگیس به پیران می‌گوید:

و دیگر کجا پیش از این موبدان ردان و ستاره شمر بخردان
 سطرلاب برداشتندی به بر همین راندندی همه در به در
 کنون باورم شد که او این بگفت که گردون گردان چه دارد نهفت
 از این دو نژاده یکی شهریار بیاید که گیرد جهان در کنار
 ز توران نماند بر و بوم و رست کلاه من اندازه گیرد نخست
 (همان، ۲ / ۳۰۰: ۱۴۸۶-۱۴۹۲)

ردان و موبدان اخترشناس به اسکندر نیز از پایان کار وی خبر می‌دهند:

ستاره شمر چون بر آشفت شاه بدو گفت کای نامور پیشگاه
 تو بر اختر شیر، زادی نخست برموبدان و ردان شد درست
 سر کودک مرده بینی چو شیر بگردد سر پادشاهیت زیر
 (همان، ۶ / ۱۱۹: ۱۷۵۶-۱۷۵۸)

جاماسپ وزیر، ردان رد و موبدان موبد دربار گشتاسپ نیز دانشمند و ستاره‌شناسی برجسته بود که در شاهنامه بدو اشارات فراوانی هست:

بخواندش گرانمایه جاماسپ را کجا رهنمون بود گشتاسپ را
 سر موبدان بود و شاه ردان چراغ بزرگان و اسپهبدان...
 ستاره شناس و گرانمایه بود ابا او به دانش که را پایه بود؟!
 (همان، ۵ / ۱۰۶-۱۰۷: ۳۱۹-۳۲۲)

جاماسپ وزیر گشتاسپ و داماد زرتشت است. از او سه بار درگات‌ها با نام «دجاماسپ» یاد شده است؛ جزء د de شاید از مصدر دی به معنی دیدن باشد که گزارندگان پهلوی اوستا آن را به معنی دستور گرفته و به جای «دجاماسپ» اوستایی، واژه پهلوی «دستورجاماسپ» را آورده‌اند (پورداوود، ۱۳۳۶/۲۵۳۶: ۴۲۲) در فقره ۳ ایاتکار زیران نیز «پیشینکان سردار» خطاب شده است (همان، ۱۳۷۷: ۲۲۸). در زادسپرم نیز آمده: جاماسپ پس از زرتشت موبدان موبد بود (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۷۲) او در نوشته‌های پهلوی، پارسی و پازند به خرد، دانایی و هنر معروف است و دانا، فرزانه و حکیم خوانده شده است (پورداوود، ۱۳۷۷: ۷۲). متن پهلوی جاماسپ نامک نمونه‌ای از علم، دانش و هوشی است که در سنت مزدیسنان به جاماسپ نسبت داده شده است. در این کتاب جواب‌های جاماسپ به گشتاسپ درباره مسائل پیش از آفرینش عالم، ترتیب خلقت جهان و... مطرح شده است (رک. تفضلی، ۱۳۷۸: ۱۷۳-۱۷۴).

ج. تعلیم و تربیت: در ایران باستان آموزش و پرورش از سطح ابتدایی تا عالی در انحصار روحانیان بود، زیرا آن‌ها از همه علوم زمان خود آگاهی داشتند (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۴۲). در شاهنامه شهریاران فرزندان خود را به موبدان و ردان دانا می‌سپرد تا آیین رزم و بزم را بیاموزند و مردانی رزمجو و فرهمند بارآیند. سیاوش از کاووس که او را برای رفتن به شبستان شاه تشویق می‌کند، می‌خواهد که پسر را برای آموزش به موبدان و ردان با تجربه بسپارد:

مرا موبدان ساز با بخردان بزرگان و کارآزموده ردان
(همان، ۲/ ۲۱۳: ۱۵۷)

هنگام زاده شدن بهرام گور موبدان وردان از بیم اینکه مبادا خوی پدر را فراگیرد، درباره شیوه تربیت او به کنکاش می‌نشینند:

چو ایشان برفتند از آن بارگاه رد و موبد و پاک دستور شاه
نشستند و جستند هرگونه رای که تا چاره‌ی آن چه آید به جای
که این کودک خرد خوی پدر نگیرد شود خسروی دادگر
(همان، ۶/ ۳۶۴: ۴۶-۴۸)

و سرانجام به شاه پیشنهاد می‌کنند که او را به خردمندی پرمایه بسپارد:

نگه کن به جایی که دانش بود زداننده، کشور به رامش بود
ز پرمایگان دایگان گزین که باشد ز کشور برو آفرین
(همان، ۶/ ۳۶۵: ۵۴-۵۵)

از آن جا که تعلیم و تربیت برعهده موبدان بود، ارزش علمی افراد را نیز در مجالس شاهان تعیین می‌نمودند (معین، ۱۳۳۸: ۶۶) بنابر متنی پهلوی موسوم به «پندنامک زردشت» جوان ایرانی در بیست سالگی مورد امتحان دانشمندان، هیربذان و دستوران قرار می‌گرفت (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۴۳۹). از این روی، در شاهنامه ردان و موبدان به فرمان منوچهر برای آزمودن زال گرد هم آمده، پرسش‌های مختلفی را مطرح می‌کنند:

به پرده‌نדרست این سخن‌ها بجوی به پیش ردان آشکارا بگوی
گر این رازها آشکارا کنی ز خاک سیه مشک سارا کنی
زمانی پر اندیشه شد زال زر برآورد یال و بگسترده پر
وزان پس به پاسخ زبان برگشاد همه پرسش موبدان کرد یاد
(همان، ۱/ ۲۴۹: ۱۲۴۲-۱۲۴۵)

همچنین، آن‌گاه که نوشین‌روان به پیری می‌رسد، از وزیر دانای خویش بوزرجمهر می‌خواهد تا موبدان و ردان را برای آزمودن دانش و هنر فرزند و جانشینش، هرمزد، فراخواند:

کنون موبدان و ردان را بخواه کسی کو کند سوی دانش نگاه
به دانش ورا آزمایش کنید هنر بر هنر بر فزایش کنید
(همان، ۷/ ۴۴۸: ۴۳۵۳-۴۳۵۴)

د. اجرای امور دینی: یکی دیگر از کارکردهای مشترک ردان و موبدان که در شاهنامه نمود یافته، رسیدگی به مسائل دینی و همچنین اجرای مراسم مذهبی در آتشکده است. نوشین‌روان هنگام حضور در آتشکده رد و موبد را در حال عبادت می‌یابد:

چو چشمش برآمد به آذرگشپ پیاده شد از دور و بگذاشت اسپ
ز دستور پاکیزه برسم بجست دو رخ را به آب دو دیده بشست
به باژ اندرآمد به آتشکده نهادند کرسی به زر آزده

نهاده برو نامه زنده و آست
 ز آواز برخواند موبد درست
 رد و هیربد پیش غلتان به خاک
 همه دامن کشته‌ها کرده چاک
 بزرگان برو گوهر افشانند
 به زمزم همی آفرین خواندند
 (همان، ۷/ ۱۲۷: ۵۲۳- ۵۲۸)

در این بیت، واژه رد به پیشوایان دینی در مراسم «یزشن کردن» اشاره دارد. در گذشته هفت تن از پیشوایان دینی، آیین‌های مذهبی را در آتشکده اجرا می‌کردند که سر آن‌ها موبدی به نام «زوت» بود. در اوستا و نامه‌های پهلوی نام این هفت تن بارها تکرار شده است^{۱۳} (پورداوود، ۱۳۳۷: ۱۶). کریستین سن نیز در این زمینه می‌نویسد: هریک از این هفت نفر رتو (Ratu) که معاونین زئوتر (Zaotar) بودند وظیفه خاصی در آتشکده داشتند (کریستین سن، ۱۳۴۵: ۱۸۶).
 و در بیتی دیگر نیز ردان و موبدان را در حال عبادت در آتشکده می‌بینیم:

نهاد اندر آن مزرز آتشکده
 همان جای نوروز و جشن سده
 چغانی و چگلی و بلخی ردان
 بخاری و از غرچگان موبدان
 برفتند با باژ و برسم به دست
 نیایش کنان پیش آتش پرست
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۵۳۶- ۱۴۰۴- ۱۴۰۶)

نظارت بر کار عمال و مأموران مالیات و نیز جمع آوری عایدات برای تأمین نیاز آتشکده‌ها، یکی دیگر از وظایف مهم جامعه دینی در ایران باستان به شمار می‌رفت و این عمل را ظاهراً ردان و موبدان به عهده داشتند.^{۱۴} در شاهنامه آن‌جا که به «گفتار اندر توقیعات نوشین روان» پرداخته شده، روحانیان نزد پادشاه از کارداری سپاهی به سبب بازنگرداندن بخشی از مالیات و درآمد دیوانی گله می‌کنند:

به در بر یکی مرد بُد از نسا
 پرستنده و کاردار سپا
 درم ماند بر وی چو سیصد هزار
 به دیوان چو کردند با او شمار
 بنالد همی کین درم خورده شد
 رد و موبد و گهبید آزرده شد
 (همان، ۷/ ۳۹۸: ۳۷۹۱- ۳۷۹۳)

بنا بر توضیح مؤلف نامه باستان این آزدگی رد و موبد و گهبید می‌باید از آن روی بوده باشد که درم خورده شده می‌بایست به آتشکده داده می‌شده است (کزازی، ۱۳۸۶: ۶۵۹).

بنابر اسناد تاریخی دوره ساسانی نیز رد یا همان داور، کارگزار بزرگ دینی است که از دید قانون مسئول جمع آوری هزینه بوده است (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۱۷۷).^{۱۵} حتی برخی بر آن باورند که مغ (موبد) مسوول موقوفاتی مذهبی بوده که مردم برای رستگاری روح خود وقف کرده بودند؛ و این امر مشابه بنیادهای خیریه کاتولیکی و نیز وقف در اسلام است (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۳۶).

نتیجه‌گیری

پیوند عمیق ردان و موبدان در شاهنامه بی‌دلیل نیست؛ چرا که در گذشته هر دو از اعضای جامعه دینی محسوب می‌شدند. به بیان دیگر، ردان همان دستوران یا داذوران بودند که در سلسله مراتب روحانی جایگاه ویژه‌ای داشتند. روایت شاهنامه در این زمینه کاملاً مطابق با اوستا و متون پهلوی است. از سویی، بررسی نقش و جایگاه موبدان و ردان در شاهنامه؛

بویژه آن‌جا که فردوسی این دوطبقه اجتماعی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد، بیانگر آن است که ردان و موبدان کارکردهایی مشترک دارند. آن‌ها به نوعی گردانندگان اصلی حکومت نیز به شمار می‌روند. این مسأله افزون بر پیوند ردان و موبدان، بخوبی رابطه دین و حکومت در ایران باستان را اثبات می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در لغت نامه دهخدا (مدخل «رد») به همه‌ی این معانی اشاره شده است. همچنین، رک. - پادشاه محمد. (۱۳۳۶). **فرهنگ آندراج**. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: خیام.
- کاشانی، محمد قاسم. (۱۳۴۰). **مجمع الفرس**. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: علمی.
- معین، محمد. (۱۳۶۴). **فرهنگ معین**. تهران: امیرکبیر. چاپ هفتم.
- نفیسی، علی اکبر. (۲۵۳۵/۱۳۵۵). **فرهنگ نفیسی** (ناظم الاطباء). ج ۳. تهران: کتاب فروشی خیام.
۲. در این باره رک. ونیدداد، یادداشت ۵۵، فرگرد ۱۸، بند ۹. یسنا، هات ۱، پاره ۱۸.
۳. نک: یسنا، هات ۲۹، بند ۲ و ۶. گائاه- یسنا: هات ۳۱ بند ۲.
۴. برخی در ریشه‌یابی واژه‌ی رد و مشتقات آن نتایج جالبی به دست داده‌اند: رد در اوستا Rad به معنی آزاد و مطلق بوده است و در زبان هند و اروپایی Radh در معنی رها کردن، در لاتین به صورت Redder-issus و در زبان‌های اسکاندیناوی Rxtthja در ژرمنی Rudjan و در انگلیسی Rid و Redd در معنی جوان [و] شجاع وجود دارد، در زبان روسی Rebko و در زبان سوئدی Riddar در معنی سلحشور و سوارکار است. در فرانسه با تبدیل R به L واژه Lad در همان معنی پسرشجاع و انسان شریف است. این واژه در ایتالیایی با همین املا به معنی مرد جوان، در اسپانیولی به معنی مرد جوان و خدمتگزار، در آلمانی به معنی جوان و شاگرد مدرسه و در یونانی به معنی جوانمرد است که ریشه همه آنها با زبان فارسی یکی است. همچنین واژه «رود» در معنی فرزند و پسرشجاع و «رودک» و «ریدک» و حتی واژه «ریکا» در گویش گیلانی به معنی پسر جوان از همین ریشه است (به نقل از مجله چیستا، شماره ۹۳).
۵. ابیات شاهنامه براساس ویرایش خالقی مطلق است و در کنار هر بیت به ترتیب از سمت راست شماره‌های جلد، صفحه و بیت ذکر شده است.
۶. هیربدان از اعضای جامعه مذهبی محسوب می‌شدند که وظیفه آن‌ها آموختن سرودهای دینی، آیین‌ها و شعائر مذهبی به مردم و مرکز کارشان آتشکده بود (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴۵).
۷. اگرچه در اوستا به داستان شهادت زرتشت همراه با لهراسب در هجوم دوم تورانیان به شهر بلخ اشاره‌ای نشده، ولی به گواهی همه متون دینی پهلوی، زرتشت در همین جنگ به دست یک تورانی در آتشکده "نوش آذریلخ" کشته شد (معین، ۱۳۶۳: ۱۲۴/۲) از سوی دیگر، در ابیات مورد نظر فقط از یک رد سخن رفته؛ ولی مکرر از هشتاد هیربد و موبد یاد شده است (همان، ۱۲۵) و البته، در گائاه‌ها نیز زرتشت داور و رهبر ایزدی و روحانی شمرده شده است (پوردادوود، ۱۳۸۱: ۱۸).
۸. در متون شعری هم عصر فردوسی (قرن چهارم و پنجم ه. ق) نیز به واژه‌ی رد [و ندرتاً همراه با موبد] برمی‌خوریم. برای نمونه، در دیباجه ویس و رامین آمده است:

جهانش نام کرده شاه موبد که هم موبد بد و هم بخرد و رد

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۳۲)

در ابیات پراکنده‌ی مثنوی‌های عنصری نیز یک بار واژه رد به کار رفته است:

سخنور چو رای روان آورد سخن برزبان ردان آورد
(عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۳۵۳)

فرخی سیستانی نیز خواجه بوسهل دبیر را به دلیل برگزیدن راه ردان می‌ستاید:

هر که نیکو کند نکو شنود گر ندانسته‌ای درست بدان
خواجه را بیهده گرفته نشد راه مهردان و مهتران و ردان
(فرخی سیستانی، ۱۳۳۵: ۳۱۳)

۹. در جای دیگر همین متن آمده است: چنان که اهو (= سرور) را کام است [چنان که هرمزد را کام است] ایدون با «ردی» [ایدون با دستوری] از هرگونه پرهیزکاری [هرگونه کارثواب] کردن، [ایدون با دستوری کردن، آن‌چنان که هرمزد باید] هرمزد پاداش بهمن او را در برابر عمل بیفزاید. [یعنی آن مزد و پاداشی که به بهمن دهند بدو نیز بدهند. هست که ایدون گوید که خود بهمن بدو دهد]. ... (میرفخرایی، ۱۳۶۷: ۶۰).

۱۰. عنوانی برای موبدان موبد است. (Zaraouhtrotema)

۱۱. در ویس و رامین، آن جا که زرد با رامین سخن می‌گوید، نیز موبد و دستور یکسان پنداشته شده است:

گروهی موبدت خوانند و دستور چو خوانندت گروهی موبد دور
(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹: ۶۱)

۱۲. موبد موبدان، ریاست ردان را هم به عنوان اعضای روحانی دربار به عهده داشت. در کتاب آموزش و پرورش در ایران باستان آمده: سازمان روحانی کشور (شامل قضات طبقات عامه، موبدان و هیربدان و مغان، دستوران و معلمان) زیر نظر موبدان موبد اداره می‌شد (حکمت، ۱۳۴: ۱۳۵۰-۱۳۵). کریستین سن نیز می‌نویسد: وقتی "رد روحانی" که مأمور گذراندن کار "اسقف پشیون" است از نامردمی مشمئز می‌شود، موبدان موبد انگشتی را که نشان مزیت است از وی می‌گیرد و او را خلع می‌کند (کریستین سن، ۱۳۱۴: ۱۰۸).

۱۳. نام‌هایی که به این پیشوایان داده شده (هاونان، آتروخش، فربرتار، آبرت، آسناتر، رثویشکر، سرتوشاثر) هر یک گویای کاری است که در هنگام یزشن کردن (مراسم دینی در آتشکده) انجام می‌دادند؛ چون فشردن هوم در هاون، افروختن آتشدان و... برای اطلاع بیشتر، رک. یشتها، ج ۱ ص ۴۶۹. خرده اوستا ص ۱۶۱. ونیدداد فرگرد ۵ پاره ۵۷ و ۵۸.

۱۴. روحانیان فقط در دستگاه دینی یا قضایی کار نمی‌کردند؛ بلکه وظایف اقتصادی نیز داشتند. مثلاً از مهرها و خرده سفال‌هایی که باقی مانده پیداست، وظیفه نظارت یا سرپرستی بر جمع‌آوری مالیات به عهده روحانیان بوده است (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴۵).

۱۵. کرتیر، موبدان موبد مشهور، در سنگ‌نبشته کعبه زرتشت نوشته است: ایزدان گرفتند و بس آیین‌ها (رد پساک) کرده شدند و بس دین گونه‌گونه (و به شیوه‌های گوناگون) بررسی شد... و نیز با هزینه خویش جای به جای بس آذران نشانید و من بدین چند آذران که با هزینه خویش به هر گاه نشانیدم، گاه به گاه ۱۱۳۳ رد پساک (آیین)؛ و برای یکسال ۶۷۹۸ رد پساک بود (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۹۰-۹۱). فیلیپ ژینیو درباره مفهوم ردپساک می‌گوید: اگر ریشه شناسی پیشنهادی *ratu-pati-sak* درست باشد ("باک" صورت کهن واژه پهلوی *saka* به معنی باج)، این واژه می‌تواند در مفهوم پول پرداختی به رد برای برگزاری آیینی رسمی یا انجام توبه فلان و بهمان باشد (ژینیو، ۱۳۷۲: ۱۷۷).

منابع

- ۱- آثناپس. (۱۳۸۶). *ایرانیات در بزم فرزنانگان*، ترجمه جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۲- احمد سلطانی، منیره. (۱۳۷۲). *واژگان فارسی در زبان‌های اروپایی*، تهران: آوای نور.

- ۳- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۳۶). لغت فرس، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- ۴- اکبرزاده، داریوش. (۱۳۸۵). سنگ نبشته های کرتیر موبدان موبد، تهران: پازینه.
- ۵- برهان، محمد حسین بن خلف. (۱۳۶۲). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- ۶- بویس، مری. (۱۳۷۵). تاریخ کیش زرتشت، ج ۲، ترجمه همایون صنعتی زاده، تهران: نشر نی.
- ۷- بهار، محمد تقی. (۱۳۱۸). مجمل التواریخ والقصص، به کوشش محمد رضانی، تهران: کلاله خاور.
- ۸- بهار، مهرداد. (۱۳۷۶). پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: نشر آگه، چاپ دوم.
- ۹- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۵۶ / ۲۵۳۶). یادداشت‌های گائاه‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران. چاپ دوم.
- ۱۰- ----- (۱۳۷۷). یشتها، تهران: اساطیر.
- ۱۱- ----- (۱۳۸۰). یسنا، پاره اول و دوم، تهران: اساطیر.
- ۱۲- ----- (۱۳۸۱). ویسپرد، تهران: اساطیر.
- ۱۳- تفضلی، احمد. (۱۳۵۴). مینوی خرد، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۴- ----- (۱۳۸۵). جامعه ساسانی، سپاهیان، کاتبان و دبیران و دهقانان، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران: نشرنی.
- ۱۵- حکمت، علیرضا. (۱۳۵۰). آموزش و پرورش در ایران باستان، تهران: مؤسسه تحقیقات و برنامه‌ریزی آموزشی.
- ۱۶- دریایی، تورج. (۱۳۸۳). شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۱۷- راشد محصل، محمد تقی. (۱۳۸۵). وزیدگی‌های زادسپرم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- ۱۸- رضی، هاشم. (۱۳۴۶). فرهنگ نام‌های اوستا، تهران: فروهر.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۱). دانشنامه ایران باستان، تهران: سخن.
- ۲۰- زینیو، فیلیپ. (۱۳۷۲). ارداویراف نامه، ترجمه ژاله آموزگار، تهران: معین.
- ۲۱- عنصری بلخی، حسن. (۱۳۶۳). دیوان، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه سنائی. چاپ دوم.
- ۲۲- فخرالدین اسعد گرگانی. (۱۳۴۹). ویس و رامین، تصحیح ماگالی تودوا و الکساندرا گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۳- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ. (۱۳۷۱). دیوان، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار، چاپ چهارم.
- ۲۴- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، ج ۸، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۵- فرنبرغ دادگی. (۱۳۸۰). بندهش، گزارش مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۲۶- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۸۱). فرهنگ زبان پهلوی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- ۲۷- قریب، بدرالزمان. (۱۳۷۴). فرهنگ سغدی - فارسی - انگلیسی، تهران: فرهنگان.

۲۸- کریستین سن، آرتور. (۱۳۱۴). وضع ملت، دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: کمیسیون معارف.

۲۹- ----- (۱۳۴۵). ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن سینا.

۳۰- مزداپور، کتایون. (۱۳۶۹). شایست و ناشایست، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۳۱- معین، محمد. (۱۳۳۸). مزد یسنا و ادب پارسی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.

۳۲- ----- (۱۳۶۳). مزد یسنا و ادب پارسی، ج ۲، به کوشش مهدخت معین، تهران: دانشگاه تهران.

۳۳- ----- (۱۳۶۴). فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر. چاپ هفتم.

۳۴- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۷). روایت پهلوی، متنی به زبان فارسی میانه، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۳۵- مینوی، مجتبی. (۱۳۵۴). نامه تنسر به گشنسب، تهران: خوارزمی، چاپ دوم.

Archive of SID